



تمامی حقوق برای مؤسسه حکمت نوین اسلامی محفوظ است.

akhosropanah@yahoo.com
khosropanah.ir
mhekmat.ir

فلسفه فلسفه اسلامی

عبدالحسین خسروپناه

چکیده

فلسفه‌های مضاف با دو نوع رشته فلسفه علوم و فلسفه حقایق ظاهر گشته‌اند. فلسفه علوم، دانش فرانگرانه توصیفی-تحلیلی رشته علمی و فلسفه حقایق، دانش درونگرانه توصیفی - عقلانی پدیده‌های حقیقی و اعتباری است.

فلسفه فلسفه اسلامی، دانش فرانگرانه فلسفه اسلامی و رویکردهای مثالی، اشراقی و صدرایی و رهیافت‌های شخصیت‌های برجسته حکمت اسلامی است.

این مقاله، علاوه بر تبیین مفاهیم کلیدی تعریف پیش‌گفته و روش‌شناسی تحقیق، به انواع فلسفه رشته‌های علمی و مسائل آنها و تفاوت رؤوس ثمانیه با فلسفه‌های علوم پرداخته است. و در پایان چهارده مسأله مهم فلسفه فلسفه اسلامی بیان گردیده است.

واژگان کلیدی: فلسفه مضاف، فلسفه علوم، فلسفه حقایق، فلسفه فلسفه اسلامی.

درآمد سخن

فلسفه ورزی از ویژگی‌های ممتاز آدمیان است؛ زیرا به تعبیر ارسطو، همه آدمیان به‌طور طبیعی خواهان دانستنند و نشانه این امر، دل‌بستگی ما به حواس ما است؛ البته حیوانات نیز قوه ادراک حسی برخوردارند و آنها با اتکا به نمودها و حافظه زندگی می‌کنند و از تجربه به هم پیوسته بهره‌ای اندک دارند؛ در حالی که آدمیان برای زندگی از صنعت و استدلال و تعقل نیز سود می‌جویند. تجربه، شناخت افراد و مصادیق است؛ شناختی که متضمن شناخت علت نیست؛ اما صنعت، شناخت کلیات و متضمن شناخت علت است (ارسطو، ۱۳۷۸: ص ۱۹-۲۲). حکمت و فلسفه نه تنها بر دریافت‌های حسی و تجربی اطلاق نمی‌شود، بلکه انواع فنون و صناعات را نیز نباید فلسفه به معنای دقیق کلمه خواند. فلسفه، دانشی است که با علل و مبادی نخستین سروکار دارد؛ هم علل نخستین هستی شناختی و هم علل نخستین معرفت شناختی و به همین دلیل، همه حقایق کلی مانند اصل هستی، وجود معرفت، وجود نفس، وجود خدا، عوالم هستی، وجود اعتباری و غیره در آن بررسی می‌شود.

امروزه، فلسفه نه تنها يك دانش بل دانش‌ها و مكاتب و گرايش‌هاي گوناگوني را نمايان ساخته است. ما در اين نوشتار در صدديم تا با نگاهی درجه دوم به تبیین فلسفه اسلامی بپردازیم:

۱. فلسفه فلسفه اسلامی: عبارت است از دانش فرانگرانه فلسفه اسلامی و گرایش‌ها و موضوع این دانش فرانگرانه عبارت است از فلسفه اسلامی و رویکردهای مشایبی، اشراقی و صدرایی و رهیافت‌های شخصیت‌های برجسته حکمت اسلامی.

روش عام پژوهش در فلسفه فلسفه اسلامی در مقام فن تحقیق، کتابخانه‌ای است که با روش هرمنوتیکی، فهم نظریه‌ها، رویکردها، رهیافت‌ها و پارادیم‌های فلسفی حاصل می‌آید؛ اما در مقام روش تحقیق، فرایند این پژوهش، وصفی، تعلیلی، تحلیلی، استدلالی و نقدي سپری می‌شود. رویکرد فلسفه فلسفه اسلامی در مقام گردآوری اطلاعات، تاریخی - گزارشی، و در مقام داوری و تحلیل، معرفت شناختی است.

غایات و هدف این دانش، وصف و تحلیل مکاتب و گرایش‌های فلسفه اسلامی و ارزیابی و کشف آسیب‌ها و توانایی‌های آنها است. این هدف با توجه به کارآمدی و نقش فلسفه در عرصه الهیات، علوم، فلسفه‌های مضاف، فرهنگ و فن‌آوری و کاربرد و روزآمدی فلسفه در نیازهای معاصر دنیایی و آخرتی، مادی و معنوی، فردی و اجتماعی و در نهایت، ارائه ساختار و سازماندهی، پیشنهادی دستگاه جدید فلسفه اسلامی انجام می‌پذیرد. به عبارت دیگر، هدف نهایی فلسفه فلسفه اسلامی عبارت است از کشف و ارائه ساختاری نظام‌مند برای فلسفه اسلامی با مختصات ذیل:

أ. فلسفی بودن و بهره‌مندی تمام مسایل فلسفه اسلامی از روش عقلی؛
ب. اسلامی بودن به معنای استفاده و همراهی مسایل فلسفی با آموزه‌های اسلامی و دست کم عدم مخالفت صریح آنها با اسلام؛
ج. کارآمدی و روزآمدی یعنی ایفای نقش فلسفه اسلامی اسلامی در الهیات، علوم، فلسفه‌های مضاف، فرهنگ و فن‌آوری و دیگر نیازهای انسان معاصر.
این سازماندهی افزون بر روابط نظام‌مند مسائل و تعیین حدود و ثغور دامنه آنها باید کانون و موضوع اصلی دستگاه جدید را مشخص سازد.

۲. تبیین مفاهیم

برای دریافت و فهم دقیق مطالب پیش‌گفته، تبیین و شرح و بسط واژگان کلیدی فلسفه اسلامی مانند روش تحقیق، رویکرد، رهیافت، فرانگرانه لازم و ضرور است.

۲.۱. روش تحقیق

روش تحقیق^۱ به معنای عام عبارت است از ابزار گردآوری اطلاعات و وصف و داوری و فهم نظریه. بخش نخست روش تحقیق به معنای عام، یعنی ابزار گردآوری اطلاعات را فن تحقیق می‌گویند و آن را به میدانی و کتابخانه‌ای و میدانی را به نمونه پژوهی، پیمایشی و آمایشی منشعب می‌سازند و بخش دوم روش تحقیق به معنای عام یعنی ابزار وصف و داوری و فهم را روش تحقیق بمعنای خاص می‌گویند و آن را به لحاظ‌های گوناگون تقسیم می‌کنند. روش تحقیق به معنای خاص در برابر فن تحقیق، از يك لحاظ به روش وصفی، روش تعلیلی، روش تحلیلی، روش استدلالی و روش نقدي منشعب می‌شود. روش وصفی به گزارش نظریه یا پدیده، و روش تعلیلی به بیان علل و عوامل پیدایی نظریه و روش تحلیلی به کشف پیش فرض‌ها و لوازم نظریه و روش استدلالی به مدلل ساختن باور و روش نقدي به داوری نظریه (کشف مطابقت و عدم مطابقت با واقع) می‌پردازد.

روش استدلالی، همان ابزار تبدیل باور به باور صادق موّجه و مدللّ است که به ابزارهای عقلی، تجربی، نقلی (اعم از تعبدی و تاریخی) و حضوری تقسیم پذیر است، و روش تعلیلی عبارت است از تبیین علل و عوامل پیدایی نظریه مانند عوامل انگیزشی، مکانیکی، ارگانیستی، الاهیاتی، اجتماعی و روش تحقیق به معنای خاص به لحاظ دیگری، به روش هرمنوتیکی، روش پدیدار شناختی، روش ساختارگرایی و روش گفتمانی دسته‌بندی می‌شود. شایان ذکر است که روش‌های وصفی، تعلیلی، تحلیلی، استدلالی و نقدي، ابزارهایی هستند که هویت معرفتی و دفاعی نظریه را تأمین می‌کنند، اما روش‌های هرمنوتیکی، پدیدار شناختی، ساختارگرایی و گفتمانی، ابزارهایی هستند که هویت تفهیمی و تفهّمی نظریه را به دست می‌آورند. روش تحقیق (عام)

فن تحقیق

روش تحقیق (خاص)

میدانی کتابخانه‌ای به لحاظ هویت معرفتی و دفاعی به لحاظ تفهیم و تفهّم

فلسفه فلسفه اسلامی در جهت وصف و فهم نظریه‌ها و رویکردها باید از فن کتابخانه‌ای بهره گیرد؛ یعنی با رویکرد تاریخی و از کندي بل از ارسطو تا فلسفه معاصر اسلامی تکتك مسایل فلسفه فلسفه اسلامی را دنبال کند.

سرّ بررسی آراء و دیدگاه‌های ارسطو و پاره‌ای از فلسفه‌های یونان باستان، تأثیر پذیری فلسفه آغازین اسلامی از آن دیار است که با مطالعه دقیق و تحلیلی آثار آنها می‌توان در صد تأثیر پذیری فیلسوفان مسلمان به ویژه کندي، فارابی، ابن‌سینا را از حکیمان یونان به دست آورد؛ بنابراین، منظور از فن کتابخانه‌ای، شناسایی منابع مکتوب حکیمان مسلمان و فهم دقیق مدعیات آنها است. فهم دقیق نظریه‌ها، رویکردها و رهیافت‌ها و پارادایم‌های فلسفی فقط با روش هرمنوتیکی انجام می‌پذیرد؛ یعنی پژوهشگر در فرایند فهم ساحت‌های پیش گفته نباید از پیش فرض‌های تحمیلی خود بهره گیرد و فقط باید به مقصود و نیت مؤلفان حکمت دست‌یازد.

شایان ذکر است که برای دستیابی به این غرض و غایت باید مؤلف محور بود نه همانند عالمان هرمنوتیک فلسفی، مفسّر محور.

توضیح مطلب این است که هر متنی با مؤلف و مفسّرش ارتباط می‌یابد و تفسیر و فهم از متن نیز با رویکرد مؤلف محوری و مفسّر محوری تفاوت می‌یابد.

مؤلف	متن	مفسر
تفسیر		

مؤلف محور، تمام تلاش خود را به کار می‌گیرد تا به مقصود و خواسته‌های مؤلف و سازنده متن دست یابد؛ به همین جهت، از قرینه‌های حالیّه و مقالیه و قواعد زبان شناختی و ضوابط دستوری استفاده می‌کند تا بهتر به کشف معنا و نیت مؤلف برسد. پژوهشگر در مقام فهم و وصف دیدگاه‌های فیلسوفان

اسلامی نباید مفسر محورانه به تفسیر منابع مکتوب آنها بپردازد و باید از تفسیر به رأی و دخالت ذهنیت و پیش فرض و پیش دانسته‌های خود در فرایند فهم بپرهیزد کند؛ البته باید توجه داشت که پیش دانسته‌ها و پیش فرض‌ها سه نوع‌اند: دسته نخست، پیش فرض‌های استخراجی و استنباطی که عبارتند از ابزار اصطیاد معنا از متون؛ یعنی قواعد زبان متکلم مثلاً قواعد زبان عربی نسبت به متون فلسفه اسلامی و قواعد زبان شناختی مانند عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مبین، قراین حالیه و مقالیه و توجه به معانی عصر مؤلف.

این دسته از پیش دانسته‌ها نه تنها رهن فهم نیت مقصود و مؤلف متن نیستند که همراه و همیار فهمند و باید از آنها بهره برد.

دسته دوم، پیش فرض‌های استفهامی‌اند؛ یعنی پرسش‌هایی که مفسر از متون فلسفی می‌کند و منشأ دریافت مدلول‌های التزامی آنها می‌شوند و اگر آن پرسشها طرح نمی‌شد؛ هیچ‌گاه آن معانی التزامی ظهور نمی‌یافت. این دسته از پیش دانسته‌ها نیز در مقام فهم و وصف متون فلسفی مفیدند و بسیار به تحلیل و کشف دلالت‌های التزامی و پیش فرض‌های مؤلف مدد می‌رسانند.

دسته سوم، پیش فرض‌های تحمیلی و تطبیقی‌اند که باعث تفسیر به رأی می‌شوند؛ برای مثال، اگر کسی به پدیدار شناسی کانت گرایش داشته و نصوص ارسطو را نیز به گونه‌ای تفسیر کند که گویا ارسطو، پدیدار شناس است؛ در آن صورت، گرفتار پیش فرض تحمیلی و رهن فهم مقصود ارسطو شده است (رک: خسروپناه، ۱۳۷۹: گفتار ۷)؛ بنابراین، فلسفه فلسفه اسلامی در مقام گردآوری اطلاعات از روش هرمنوتیکی بهره می‌برد؛ اما در مقام ارزیابی و داوری از روش‌های تعلیلی، تحلیلی، استدلالی و نقدی بهره می‌گیرد. فلسفه فلسفه اسلامی با بهره‌گیری از روش تعلیلی، عوامل و علل پیدایی پارادیم‌ها و مکاتب فلسفی را کشف می‌کند و با روش تحلیلی، پیش فرض‌ها و لوازم و دستاوردها و با استفاده از روش نقدی، آسیب‌ها و کاستی‌های روش شناختی و محتوایی آن مکاتب و گرایش‌های فلسفی را به دست می‌آورد.

روش‌های استدلالی در این فلسفه مضاف اعم از برهان عقلی و نقلی تاریخی و وجدانی است؛ یعنی با این روش‌ها می‌توان نظریه‌ها و دکترین جدید فلسفه اسلامی را مدلل ساخت و ادعای خود را اثبات یا معقول کرد.

۲۳۱. نظریه یا تئوری

مدعا یا حکمی که به موضوع و محتوای اندیشه بار می‌شود، نظریه یا تئوری نام دارد. نظریه فلسفی نیز حکم یا مدعایی را گویند که بر موضوعات فلسفی حمل شده باشد.

۲۳۲. رویکرد یا رهیافت

رویکرد Approach عبارت است از زاویه دید و نگرش جمعی عالمان و متخصصان در پیدایی نظریه یا اندیشه معینی مانند رویکرد فیلسوفان حکمت متعالیه به نظریه‌ها و مسائل فلسفی.

توضیح این‌که حکیمان متأله با رویکرد عرفانی، مسائلی مانند وجود، علیت، حرکت را بررسی و پژوهش می‌کنند؛ یعنی زاویه دید آنها کاملاً عرفانی است؛ به همین دلیل، علیت به تشان تفسیر می‌شود.

این رویکرد عرفانی در حکمت مشایبی مشاهده نمی‌شود و فقط رویکرد منطقی و استدلالی بر آن حکم فرما است؛ البته این بدان معنا نیست که حکمت متعالیه از روش عقلی - برهانی در اثبات مسائل فلسفی مدد نمی‌گیرد؛ بلکه روش عقلی - برهانی با زاویه دید عرفانی به کار گرفته می‌شود.

رهیافت Attitude عبارت است از زاویه و افق و دامنه دید و نگرش شخصی عالمان و پژوهشگران در پیدایی نظریه یا اندیشه معینی مانند رهیافت جامعه شناختی دکتر شریعتی یا رهیافت فلسفی استاد مطهری در اندیشه دینی. بر این اساس، دکتر شریعتی، تفسیر جامعه‌شناختی از مفاهیم دینی ارائه

می‌دهد و کارکردهای اجتماعی دین برای او اهمیت ویژه‌ای دارد و استاد مطهری، گرچه با این رویکرد نیز به مسائل دینی می‌پردازد، رویکرد فلسفی (آن‌هم گرایش حکمت متعالیه) او غلبه دارد؛ به همین جهت، می‌کوشند تا تبیین عقلانی از گزاره‌ها و باورهای دینی ارائه دهد.

شایان ذکر است که هر رویکرد یا رهیافتی با پیش‌فرض‌های خاصی به نظریه و اندیشه معینی می‌نگرد؛ برای نمونه، پیش‌فرض جبرگرایی و تأثیر جامعه بر اندیشه و نسبی‌گرایی معرفتی بر رویکرد جامعه‌شناختی حاکم است یا رویکرد تاریخی، شناخت اندیشه یا نظریه را در اوضاع زمانی و مکانی خودش پی می‌گیرد.

فلسفه فلسفه اسلامی افزون بر این‌که رویکردهای فیلسوفان اسلامی و گرایش‌های گوناگون آن‌ها را وصف و تحلیل و آسیب‌شناسی، و رویکردهای حکمت مشا و اشراق و یمانی و متعالیه را کشف و تبیین می‌کند، رهیافت‌های حکیمان برجسته به‌ویژه مؤسسان مکاتب و گرایش‌های شایع و رایج را نیز شناسایی و ارزیابی می‌کند.

نکته قابل توجه دیگر این‌است که رویکرد ما در طرح مباحث فلسفه فلسفه اسلامی، تاریخی و معرفت‌شناسانه است. رویکرد تاریخی در مقام گردآوری اطلاعات و رویکرد معرفت‌شناختی در مقام داوری به‌کار گرفته می‌شود. رویکرد معرفت‌شناختی به این معنا است که فیلسوف در فلسفه فلسفه اسلامی با نگرش درجه اول به درون مسائل فلسفی نمی‌پردازد و در مقام اثبات نفی مسائل فلسفی مانند اصالت وجود یا ماهیت و امثال این‌ها نیست؛ بلکه نگرش فرانگرانه و درجه دوم به مسائل دارد؛ یعنی زاویه دید پژوهشگران در این دانش، کلان و بیرونی است.

رویکرد تاریخی نیز مکاتب و گرایش‌هایی فلسفی را در وضعیت زمانی و مکانی خاص و ویژه مطالعه و پیگیری می‌کنند

پس رویکرد تحقیق در مسائل فلسفه اسلامی، معرفت‌شناسانه و تاریخی است؛ یعنی نگرش کلان و بیرونی به مکاتب و گرایش‌ها و رویکردها و رهیافت‌های فلسفی وجود دارد و این نگرش را به صورت تاریخی پی می‌گیرد و فرایند پیدایی و بسط و قبض مسائل را شناسایی می‌کند؛ بنابراین، هر یک از مسائل این دانش مانند چیستی فلسفه، روش فلسفه باید از زمان کنونی تا حکیمان معاصر بررسی شود.

۲۱. پروژه یا مدل یا پارادایم

انگاره ذهنی از یک موضوع که مشتمل بر یک سلسله روش‌ها و رویکردها و نظریه‌ها باشد، مانند سنت‌گرایی یا عقلانیت انتقادی، پروژه یا مدل یا پارادایم نامیده می‌شود.

۲۲. رشته علمی مجموعه گزاره‌های نظام‌مند و دارای دیسپلین با موضوع یا محور معین و محمول‌های متفاوت

رشته‌های علمی بر پنج دسته عقلی مانند فلسفه، تجربی مانند زیست‌شناسی، شهودی مانند عرفان، نقلی مانند تاریخ و فقه، و ترکیبی مانند علوم انسانی تقسیم پذیرند.

۲۳: دانش درون‌نگرانه و فرانگرنانه

معارف بشری به دو دسته منشعب می‌شوند: نخست، معارف و رشته‌های علمی درجه اول که موضوعشان، واقعیت (fact) است. این سنخ رشته‌های علمی از عوارض و احکام واقعیت‌های خارجی و ذهنی بحث می‌کنند و از این‌رو می‌توان آن‌ها را دانش‌های درون‌نگرانه نامید.

دسته دوم، معارف و رشته‌های علمی درجه دوم هستند که درباره دانش‌های درجه اول بحث می‌کنند. این سنخ از دانش‌ها را فلسفه‌های مضاف یا دانش‌های فرانگرنانه می‌توان نام نهاد.

فلسفه فلسفه اسلامی، یکی از فلسفه‌های مضافی است که فرانگانه درباره دانش فلسفه اسلامی مطالعه می‌کند و از آن سخن می‌گوید.

۳. فلسفه مضاف

این واژه، مشترک لفظی میان فلسفه علوم و فلسفه حقایق است. فلسفه علوم، دانش فرانگانه وصفی - تحلیلی رشته علمی است؛ مانند فلسفه معرفت دینی، فلسفه علوم تجربی، فلسفه علوم اجتماعی و ...؛ و فلسفه حقایق، دانش درونگانه وصفی - عقلانی پدیده‌های حقیقی و اعتباری است؛ مانند فلسفه دین، فلسفه نفس، فلسفه سیاسی.

توضیح مطلب: فلسفه‌های مضاف با دو وضعیت ظاهر شده‌اند: فلسفه در وضعیت نخست، به پدیده‌ها و حقایق ذهنی و خارجی، حقیقی و اعتباری، و در وضعیت دوم، به دانش‌ها و علوم نظام‌مند اضافه می‌شود. فلسفه مضاف به پدیده‌ها و حقایق از سنخ دانش درجه اول است که با نگرش فیلسوفانه به تحلیل عقلی موضوع معین واقعی خارجی یا ذهنی می‌پردازد؛ مانند فلسفه حیات، فلسفه زبان، فلسفه ذهن، فلسفه نفس، فلسفه معرفت، فلسفه دین، فلسفه نبوت و

فلسفه اسلامی به ویژه گرایش حکمت مشا و حکمت متعالیه، با توجه بیان احکام و عوارض موجود بما هو موجود به پاره‌ای از فلسفه‌های مضاف به پدیده‌ها و حقایق مانند فلسفه هستی، فلسفه معرفت، فلسفه نفس و فلسفه دین پرداخته است. نفس، واقعیتی خارجی و معرفت، واقعیتی ذهنی است. □

فلسفه مضاف به دانش‌ها از سنخ معرفت درجه دوم است یعنی دانشی سیستمی و نظام‌مند لگه‌لگه توصیف تاریخی و تحلیل عقلانی و فرانگانه دانش مضاف الیه می‌پردازد.

به عبارت دیگر، فلسفه‌های مضاف به علوم با نگاه بیرونی به دانش‌های نظام‌مند و رشته‌های علمی پرداخته و احکام و عوارض آن‌ها را بیان می‌کنند و درباره صدق و کذب گزاره‌های دانش مضاف‌الیه هیچ‌گونه داورانه نخواهد داشت.

□□۳: تفاوت فلسفه‌های علوم با فلسفه‌های حقایق

تفاوت ماهوی فلسفه مضاف به حقایق با فلسفه مضاف به رشته‌های علمی در این است که:

اولاً روش خاص تحقیق در صنف نخست، استدلالی و نقدی و در صنف دوم، وصفی، تحلیلی، تحلیلی، استدلالی و نقدی است و رویکرد و رهیافت در فلسفه‌های مضاف به دانش‌ها در مقام گردآوری اطلاعات، تاریخی - گزارشی و در مقام داورانه و تحلیل، معرفت شناختی است. فن تحقیق نیز در آن‌ها کتابخانه‌ای - هرمنوتیکی، در حالی که رویکرد فلسفه‌های حقایق، رئالیستی است.

ثانیاً رویکرد دیگر فلسفه‌های مضاف به حقایق، درونی و درون‌نگرانه و رویکرد فلسفه‌های مضاف به رشته‌های علمی، بیرونی و برون‌نگرانه است؛ برای مثال، در فلسفه ذهن باید با کالبد شکافی به درون مایه‌های ذهن پرداخت و ساحت‌ها و قوای گوناگون ادراکی آن را یافت؛ اما در فلسفه فیزیک، مطالعه مسائل سنی فیزیک ناروا است و نباید از تحولات ماده و انرژی، جرم، نیرو، سرعت، شتاب، نور، الکتريسته و غیره سخن گفت.

فلسفه فیزیک، دانشی است که فیزیک را به منزله واقعیت خارجی، مورد مطالعه و کاوش علمی قرار می‌دهد و از چگونگی پیدایش و بالندگی فیزیک، ابزار و منابع معرفت شناختی و روش تحقیق آن، واقع‌نمایی یا ابزار انگاری تئوری‌های آن، ترابط فیزیک با علوم دیگر بحث می‌کند.

ثالثاً سنخ مسائل فلسفه مضاف به حقایق با سنخ مسائل فلسفه مضاف به رشته‌های علمی متفاوتند. مسائل و پرسش‌های فلسفه حقایق، پیشینی و درجه اول و ناظر به حقایق خارجی یا ذهنی است؛ مانند فلسفه دین که به واقعیت خارجی دین نظاره کرده، می‌کوشد تا به تحلیل عقلانی

مسائل درونی و مشترک بین ادیان نظیر خدا، تکلیف، رستگاری، آفرینش، پیامبری، وحی و حیات ابدی پردازد (هیگ، ۱۳۷۲: ص ۲۱-۲۴). یا فلسفه معرفت که به واقعیت‌های ذهنی معرفت به معنای مطلق آگاهی می‌پردازد و از عوارض و احکام هستی‌شناختی و حکایتگری آن بحث می‌کند. مسائل و پرسش‌های فلسفه رشته‌های علمی، پسینی و درجه دوم و ناظر به دانش‌های محقق است؛ برای مثال فلسفه علم الاجتماع با نگاهی درجه دوم به علوم اجتماعی تحقق یافته، دو رویکرد تبیینی (علات کاو) و تفسیری (معنا کاو) را به علم الاجتماع نسبت می‌دهد. رویکرد نخست، جامعه را پاره‌ای از طبیعت می‌بیند و در پی یافتن نظام قانون‌دار و تصرف در اجتماع و معیشت است و دیگری، جامعه را همچون متنی مکتوب می‌خواند و فقط در پی فهم معنای آن است (لیتل، ۱۳۷۳: ص ۲۱).

فلسفه علم تاریخ نیز با این قبیل پرسش‌ها درگیر است:

چگونه می‌توان در تاریخ، پیش‌بینی کرد؟ آیا علم تاریخ، علم تجربی است؟ آیا تفسیر پدیده‌های تاریخی مانند تفسیر پدیده‌های فیزیکی است؟ آیا تاریخ هنر است یا علم؟ (سروش، ۱۳۷۱: ص ۴۵)

پرسش‌های فلسفه علم اخلاق، تحلیلی و فرا اخلاقی و معرفت‌شناختی و معنا شناختی‌اند. معنای واژه‌های خوب و بد، درست و نادرست، چگونگی اثبات یا توجیه احکام اخلاقی، سرشت اخلاقی، اسنتیاب باید و نیاید از هست و نیست‌ها و ... نمونه‌ای از پرسش‌های درجه دوم علم اخلاقند (فرانکنا، ۱۳۸۰: ص ۱۶).

مسائل عمده فلسفه علم عبارتند از:

- بررسی پیش فرض‌های علوم مانند علت و قانون؛

- حدود و همبستگی‌های علوم و ارتباط آن‌ها با یکدیگر؛

- تأثیر اجتماعی علوم؛

□ بی‌طرفی و عینیت شناخت علمی؛

- روش‌شناسی علوم (وارنوک، ۱۳۸۰: ص ۲۵ و ۳۶)

رابعا فلسفه رشته‌های علمی، معارف و دانش‌های درجه دومند؛ یعنی ابتدا باید معرفت‌های نظام‌مند و دارای دیسیپلین شکل بگیرند و تاریخی را بگذارند؛ آنگاه مسائل و پرسش‌های مربوط به آن‌ها را جویا شد؛ اما فلسفه حقایق، معارف و دانش‌های درجه اول هستند؛ یعنی مضاف‌الیه آن‌ها به صورت دانش نظام‌مند در نیامده و پس از بحث و بررسی درباره آن حقایق، فلسفه آن‌ها به مثابه دانش معرفتی یا یک بخشی از ساختار دانش ظاهر می‌شود؛ برای مثال فلسفه ریاضی، دانش و پژوهشی درباره مبانی علم ریاضیات است و با روش تحلیلی و فلسفی می‌کوشد در زمینه چیستی ریاضیات، چگونگی پیدایی نظریات، ساختمان‌های ریاضی، سیر تطور و تحول آن‌ها تحقیق کند؛ یعنی فلسفه ریاضی بعد از نضج گرفتن ریاضیات به مثابه دانش پدید می‌آید بنابراین، فلسفه رشته‌های علمی، معارف درجه دومند و بر تئوری‌ها و نظریه‌ها و فرضیه‌های آن رشته‌های علمی، چیزی نمی‌افزایند و فقط درباره آن‌ها سخن می‌گویند؛ اما فلسفه حقایق، معارف درجه اول به شمار می‌آیند؛ براب مثال فلسفه زبان به صورت دانش درجه اول، درباره پرسش‌های مربوط به زبان بحث می‌کند پرسش‌هایی مانند:

چگونه زبان، واقعیت را نشان می‌دهد؟ معنا چه ماهیتی دارد؟ صدق و دلالت و ضرورت منطقی به چه معنا است؟ فعل گفتاری چیست؟ نسبت بین معنا و کاربرد یا معنای الفاظ و مقاصد و نیت‌های گوینده

از اظهاراتش چیست؟ نسبت بین معنا و مصداق چیست؟ (مگی، ۱۳۷۴: ص ۲۸۵ به بعد)

شایان ذکر است که زبان واقعیت اعتباری (نه رشته علمی) است و به این جهت، فلسفه زبان،

دانش درجه اولی شمرده می‌شود.

تبیین بیشتر این نکته چهارم باید در فرصت دیگری به تفصیل بحث شود □

خامساً فلسفه مضاف به رشته‌های علمی [۱] باعث تحولات اساسی و بنیادین در رشته‌های علمی می‌شود و افزون بر وصف تاریخی از واقعیت خارجی آن‌ها، با تحلیل عقلانی به مرحله توصیه و پیشنهاد منتهی می‌شود؛ که عمل به این مرحله، تحولات معنا داری در رشته‌های علمی به ارمغان می‌آورد؛ برای نمونه:

فلسفه ریاضی یا فلسفه فیزیک با تحلیل عقلانی دانش‌های ریاضی و فیزیک می‌تواند در ساختار و قلمرو آن‌ها اثر گذارند؛ برای مثال اگر دید کلی ما از شناخت، دیدی اشرافی یا آرمان‌گرایی یا واقع‌گرایی باشد، مسائل علوم ریاضی یا فیزیکی به شیوه خاص مبتنی بر دید کلی فلسفی بیان می‌شود. انقلابی که سال‌های اخیر در فلسفه مغرب زمین رخ داد، این بود که فیلسوفان معاصر بر واقعیاتی که جنبه کاربردی بیشتری دارند تأکید می‌ورزند. فلسفه‌های محض، به‌طور معمول جنبه ذهنی و انتزاعی داشته؛ اما شاخه‌های جدید فلسفه یعنی فلسفه‌های مضاف با مفاهیمی سروکار دارند که جنبه عینی به خود می‌گیرد و لوازم مهمی در مطالعات اجتماعی به جای می‌گذارد؛ مانند تبیین ماهیت پدیده‌های اجتماعی که جز با استمداد از فلسفه حل نمی‌شود (وینچ، ۱۳۷۲: بخش اول، فصل دوم). اما فلسفه مضاف به پدیده‌ها و مقوله‌ها در صدد تحولات اساسی و بنیادین علم دیگری نیستند؛ هر چند ممکن است با مطالعه فلسفی درباره آن پدیده، به بالندگی درونی و مسأله‌ای دست یابد.

[۲]: مسائل فلسفه رشته‌های علمی

مسائل اساسی فلسفه‌های علوم به ترتیب منطقی عبارتند از:

۱. شناسایی ماهیت دانش و چیستی آن؛
۲. هندسه و قلمرو و ساختار دانش و بیان مهم‌ترین مسائل آن؛
۳. معنا شناسی مفاهیم کلیدی دانش؛
۴. روش‌شناسی و کشف رویکردها و رهیافت‌های دانش؛
۵. مباحث معرفت‌شناختی دانش مانند چگونگی توجیه و اثبات گزاره‌ها و بیان سرشت (واقع‌نمایی یا ایزار نگاری) آن‌ها؛
۶. پیش‌فرض‌ها و مبادی علمی و غیر علمی (تبیین روان‌شناختی و جامعه‌شناختی) دانش و رفتار جمعی و تأثیر گذار عالمان؛
۷. غایت و کارکرد و پیامدهای فردی و اجتماعی دانش؛
۸. مطالعه تطبیقی گرایش‌های مختلف دانش [۳]
۹. نسبت و مناسبات دانش با علوم و رشته‌های علمی همگون و مرتبط (بیان نسبت و تأثیر و تأثر آن‌ها بر یکدیگر [۴])
۱۰. آسیب‌شناسی و کشف بایسته‌های دانش.

شایان ذکر است که مسائل دهگانه با روش وصف و تحلیل و رویکرد تاریخی و گاه جامعه‌شناختی و روان‌شناختی بررسی می‌شوند تا در مقام توصیه، تحول علمی حاصل آید.

۴. انواع فلسفه رشته‌های علمی

همان‌گونه که گذشت، فلسفه مضاف به دانش و رشته‌های علمی، نوعی فلسفه ورزی به معنای تعقل و تحلیل انگاری است که دانش و رشته‌های علمی را موضوع پژوهش قرار می‌دهد تا تحلیل‌های نظری و بیرونی مربوط به آن‌ها ارائه کند. این دسته از فلسفه‌های مضاف، محصول دانش‌هایی چون معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و تاریخند، و به لحاظ تقسیمات علوم، طبقه‌بندی می‌شوند (اراکی، ۱۳۸۴: ص ۱۳ و ۱۴)؛ بری مثال علوم به لحاظ موضوعات قابل تقسیمند به علمی که موضوع آن‌ها وجود کلی، وجود کلی سعی، وجود خاص کمی، وجود خاص کیفی غیرارادی، وجود خاص کیفی ارادی

هستند و علمي چون فلسفه اولي، عرفان و کلام، رياضيات، علوم طبيعي، علوم انساني را تشكيل مي‌دهند و بر اين اساس، فلسفه‌هاي مضاف به اين علوم پديد مي‌آيند.

تقسيم ديگر علوم به لحاظ محمولات و احکام است؛ زيرا احکام يا حقيقي‌اند يا اعتباري و احکام حقيقي به احکام خارجي و ذهني تقسيم پذيرند. بدین ترتيب مي‌توان فلسفه‌هاي مضاف سه علوم را حقيقي خارجي، فلسفه علوم حقيقي ذهني و فلسفه علوم اعتباري طبقه‌بندي کرد.

سومين تقسيم علوم به لحاظ روش‌ها و معيار ارزشيابي علوم است و علوم عقلي، علوم نقلي، علوم شهودي و علوم تجربی حاصل مي‌آيد. فلسفه‌هاي اين علوم عبارتند از فلسفه علوم عقلي، فلسفه علوم نقلي، فلسفه علوم شهودي و فلسفه علوم تجربی. نگارنده، علوم را با توجه به روش و موضوع به شرح ذیل تقسيم مي‌کند:

علوم عقلي، علوم شهودي، علوم طبيعي، علوم انساني، علوم ادبي و علوم ديني فلسفه‌هاي مضاف به علوم پيش‌گفته نيز عبارتند از:

- فلسفه علوم عقلي مانند فلسفه فلسفه، فلسفه منطق، فلسفه معرفت‌شناسي و فلسفه علوم رياضي (فلسفه حساب، فلسفه هندسه و ..)

- فلسفه علوم شهودي مانند فلسفه علم عرفان؛

- فلسفه علوم طبيعي مانند فلسفه علم فيزيک، فلسفه علم شيمي، فلسفه علم زيست‌شناسي،

فلسفه طب، فلسفه علوم نجوم و ..

- فلسفه علوم انساني مانند فلسفه علم روان‌شناسي، فلسفه علم اقتصاد، فلسفه علم

جامعه‌شناسي، فلسفه علم تاريخ، فلسفه علوم تربيتي، فلسفه علوم سياسي، فلسفه علم

مديريت، فلسفه علم حقوق و ..

- فلسفه علوم ادبي مانند فلسفه علم صرف، فلسفه علم نحو، فلسفه علم معاني، فلسفه علم

بيان، فلسفه علم بديع و ..

- فلسفه علوم ديني مانند فلسفه علم کلام، فلسفه علم تفسير، فلسفه علم حديث، فلسفه

علم فقه، فلسفه علم اخلاق، فلسفه علم ادبالات.

۵. ضرورت تأسيس فلسفه رشته‌هاي علمي

همان‌گونه که بالندگي فلسفه اسلامي و اندراج فلسفه‌هاي حقايق در آن ضرورت دارد، تأسيس فلسفه‌هاي مضاف به علوم به ادله ذیل لازم و بايسته است.

نگاه و نگرش کل‌نگرانه به دانش‌هاي مضاف اليه و احاطه علمي به تاريخ پيدايی و تطور آنها؛

مقايسه علوم تحقق يافته با نيازهاي موجود و کشف کمبودها و ناخالصي و آسيب‌شناسي آن

علوم؛

توصيه‌ها و بايستگي‌هاي لازم جهت بالندگي علوم و انسجام ساختاري و محتوای آنها در جهت

نيازهاي کشف شده؛

رشد تکنولوژي آموزشي و بايستگي‌هاي آموزشي علوم و فرهنگ‌سازي در جامعه.

شايدان ذکر است که تأسيس فلسفه فلسفه اسلامي نيز در درک کلان و احاطه علمي به تاريخ

پيدايی و تطور فلسفه و آسيب‌شناسي و کشف کمبود نيازهاي فلسفي معاصر و بايستگي‌هاي

تحقيق و نوآوري در فلسفه اسلامي و آموزش و فرهنگ‌سازي فلسفي و ترويج آن در جهان بسيار مؤثر

و لازم است.

۶. رؤوس ثمانيه:

يکي از مباحثي که با فلسفه‌هاي علوم شباهت دارد، رؤوس ثمانيه علوم است.

پاره‌ای از دانشمندان و پژوهشگران به خطا گمان کرده‌اند که رؤوس ثمانیه و فلسفه‌های علوم مترادفند و گاهی اجزا و مبادی علوم را با رؤوس ثمانیه یکسان دانسته‌اند؛ در حالی‌که تفاوت روشی و محتوایی میان این سه مقوله وجود دارد. رؤوس ثمانیه هر علمی عبارت است از مباحث مقدماتی آن علم که در طلیعة تألیفات، جهت شناساندن زوایای گوناگون دانش به دانشجویان و طالبان آن تدوین می‌شود.

این مباحث مقدماتی، جزو مسائل و اجزای علوم نیز به شمار نمی‌آیند. و درون فصول و بخش‌های علم، از آن‌ها بحث نمی‌شود؛ اما ناظر به علم هستند.

رسالت اصلی رؤوس ثمانیه، ایجاد بصیرت و شناخت بیشتر متعلمان به علم است. رؤوس ثمانیه و مقدمات هشت‌گانه‌ای که قدما در دیباجة تألیفاتشان بدان می‌پرداختند، عبارتند از:

۱. غرض و غایت علم تا معلوم شود که آن دانش بیهوده و عبث نیست؛ ۲. تعریف علم؛ ۳. موضوع علم؛ ۴. منفعت و فایده علم جهت ایجاد شوق متعلمان در تحصیل علم؛ ۵. عنوان یا فهرست ابواب علم جهت مطالبه منطقی مباحثی که به آن‌ها اختصاص دارد؛ ۶. نام مؤلف یا واضع علم یا مؤلف کتاب جهت آرامش قلب متعلم؛ ۷. بیان مرتبه علم جهت دریافت پیش‌نیازهای علمی و درک تقدم و تأخر آن بر سایر علوم؛ ۸. انحای تعلیمیه (تقسیم، تحلیل، برهان و تحدید) (شهابی، ۱۳۶۱: ص ۲۵) یا روش‌های الکتساب علوم تصدیقی و تصویری.

پاره‌ای از اهل منطق، عنوان و علامت علم را از ابواب علم جدا ساخته و آن‌ها را دو مقدمه مستقل در رؤوس ثمانیه تلقی کرده‌اند و مقصود آن‌ها از عنوان و علامت علم، نام دانش و وجه تسمیه آن است تا نگرش تفصیلی برای متعلم درباره علم حاصل آید (مولی عبدالله، ۱۳۹۳ق: ص ۵۸) قطب‌الدین شیرازی، بی تا: ص ۲۸) و به جای موضوع و تعریف علم، سنخ و صنف علم را مطرح کردند و منظور آن‌ها از سنخ و صنف علم، جایگاه علم در علوم عقلی یا نقلی و اصلی یا فرعی و حکمت نظری یا حکمت عملی است (مصباح، ۱۳۸۱: ص ۲۵ و همو، ۱۳۷۸: ج ۱، ص ۷۲ و ۷۳).

۶-۱. تفاوت رؤوس ثمانیه با فلسفه‌های علوم

برخی از فیلسوفان معاصر اسلامی بر این باورند که فلسفه‌های مضاف همان مباحث رؤوس ثمانیه‌اند که از طلیعة علوم جدا شده و میدان گسترده و مستقلی یافته و حتی گسترده‌گی و اهتمام آن‌ها از مسائل درون دانش‌ها افزون‌تر شده است. وی ضمن تعریف فلسفه اخلاق به این مطلب اشاره می‌کند و می‌نویسد:

فلسفه اخلاق، علمی است که به تبیین اصول و مبانی و مبادی علم اخلاق می‌پردازد و بعضاً مطالبی از قبیل تاریخچه، بنیانگذار، هدف، روش تحقیق و سیر تحول آن‌ها را نیز متذکر می‌شود؛ نظیر همان مطالب هشت‌گانه‌ای که پیشینیان در مقدمه کتاب ذکر کرده و «رؤوس ثمانیه» نامیده می‌شوند. گاهی نیز برای آن‌که موضوع بحث در این رشته کاملاً مشخص شود، کلمه علم را هم در «مضاف‌الیه» اضافه می‌کنند و می‌گویند: فلسفه علم اخلاق یعنی شاخه‌ای از فلسفه که به بررسی مبادی و مبانی علم اخلاق می‌پردازد (مصباح، ۱۳۸۱: ص ۲۶).

تعریف دیگر فلسفه علم اخلاق یا فرا اخلاق عبارت است از مطالعات تحلیلی و فلسفی پیرامون علم اخلاق و گزاره‌های اخلاقی و مهم‌ترین مسائل این عرصه عبارتند از: مسائل معنا شناختی و مسائل معرفت‌شناختی و مسایل منطقی (مصباح، ۱۳۸۱: ص ۲۸).

حق مطلب آن است که تعریف فلسفه علم اخلاق به فرا اخلاق و مطالعات تحلیلی و فلسفی درباره علم اخلاق و گزاره‌های اخلاقی و پرداختن به مسائل معنا شناختی، معرفت‌شناختی و منطقی اخلاق کاملاً صحیح و فنی است؛ اما تعریف فلسفه علم اخلاق به تبیین اصول و مبادی علم اخلاق و یکسان

انگاری مطالب رؤوس ثمانیه با مسائل فلسفه مضاف به علوم ناتمام است؛ زیرا اولاً اگر فلسفه‌های مضاف را متکفل بیان اصول و مبادی علم اخلاق بدانیم، باید آن‌ها را نظیر اجزای علوم بشماریم، نه رؤوس ثمانیه؛ زیرا همان‌گونه که توضیح خواهیم داد، اجزای علوم عبارتند از موضوعات، مسائل و مبادی تصویری و تصدیقی. در ضمن محتوای فلسفه‌های مضاف، فراتر از بیان اصول و مبادی علم اخلاق است و همان‌گونه که گذشت، فلسفه‌های علوم، درباره ده مسأله مهم بحث می‌کنند.

ثانیاً. فلسفه‌های مضاف به علوم با رؤوس ثمانیه از حیث مسائل، نسبت عموم و خصوص من وجه دارند؛ زیرا بحث از ساختار و قلمرو علم در فلسفه‌های مضاف و بحث از ساختار و قلمرو علم در فلسفه‌های مضاف و بحث از ابواب علم در رؤوس ثمانیه مطرح است و وجه اشتراک آن دو را تشکیل می‌دهد. بحث از مؤلف یا واضع علم، بیان مرتبه علم، انحای تعلیمیه در رؤوس ثمانیه مطرح می‌شود نه در فلسفه‌های مضاف به علوم و بحث از ترابط دانش با علوم دیگر، لوازم و پیامدهای دانش، پیش‌فرض‌های علمی و غیر علمی دانش و غیره در فلسفه‌های مضاف - نه رؤوس ثمانیه، تبیین و تحلیل می‌شوند.

ثالثاً. رؤوس ثمانیه در مقام تعلیم متعلمان و با رسالت ایجاد بصیرت و شناخت متعلمان به علم تدوین می‌شوند؛ اما فلسفه‌های مضاف در مقام وصف و تبیین و تحلیل رشته‌های علمی به مسایل دهگانه خود می‌پردازد رابعاً رویکرد رؤوس ثمانیه، فقط وصف است؛ اما فلسفه‌های مضاف با رویکرد وصف، تبیین، تحلیل و توصیه پیش می‌روند؛ یعنی پس از وصف و تحلیل رشته علمی به توصیه‌پردازی به عالمان جهت تحول علم می‌پردازد.

خامساً رؤوس ثمانیه به مقام باید و فلسفه‌های مضاف به مقام تحقق علوم کار دارند؛ یعنی در مقدمات هشتگانه، تعریف و غرض و منفعت و ساختار بایسته علوم را به متعلمان می‌آموزند؛ اما فلسفه‌های مضاف با نگاه معرفت‌شناسانه و فرانگانه، علوم محقق و مدون را بررسی، وصف و ارزیابی می‌کند و روشن است که علوم در مقام تحقق با علوم در مقام تعریف و بایسته، فی الجمله متفاوتند.

سادساً تفاوت دیگر میان فلسفه‌های مضاف و رؤوس ثمانیه این است که هر فلسفه مضاف به علمی، خود دانش مستقلی است که در طلیعه خود جهت تعلیم متعلمان به رؤوس ثمانیه یک دیسپلین و دانش مستقلی تقلی نمی‌شوند؛ بنابراین، فلسفه‌های مضاف، تخصصی یافته و پیشرفته رؤوس ثمانیه نیستند و مانند علم اصول فقه که زمانی مقدمه فقه نگاشته می‌شد و سپس توسعه یافت و دانش مستقلی شد نیست؛ البته وقتی که فلسفه‌های مضاف به رشته‌های علمی شکل گرفت، باید درباره رؤوس ثمانیه آن‌ها سخن گفت؛ همچنان که رؤوس ثمانیه علوم مورد بحث قرار می‌گرفت و به کارگیری رؤوس ثمانیه در هر دانش اعم از دانش‌های درجه اول و دانش‌های درجه دوم در تکنولوژی آموزشی ضرورت دارد و حتی فلسفه‌های مضاف در مقام توصیه و پس از تحول علم می‌توانند به مقدمات هشتگانه مدد برسانند و در تعریف و موضوع و غرض و ابواب علم تغییر ایجاد کنند.

۷. اجزای علوم:

مطلب دیگری که در طلیعه علوم بدان اشاره می‌شود، بحث از اجزای علوم است که عبارتند از موضوعات، مسائل و مبادی تصویری و مبادی تصدیقی؛ البته مبادی تصدیقیه از لحاظ‌های گوناگون به مبادی نظری و بدیهی مبادی خاص و عام، مبادی بالقوه و بالفعل، علوم متعارف، اصول موضوعه و مصادرات تقسیم شده‌اند. مبادی تصدیقی خاص به علم معین (مانند اعتقاد به وجود حرکت) اختصاص دارد؛ اما مبادی تصدیقی عام برای همه علوم مفیدند؛ مانند اصل استحاله اجتماع نقیضین و مبادی بالقوه و بالفعل ناظر به به‌کارگیری و عدم به‌کارگیری مقدمات در قیاس است و اما علوم متعارف عبارتند

از مقدمات آشکار و اصول موضوعه عبارتند از مقدمات نظری که متعلم به جهت حُسن ظنّ به معلم، آنها را پذیرفته است و مصادرات، مقدمات نظری‌اند که متعلم با استنکار از معلم می‌پذیرد □
پاره‌ای از محققان و استادان فلسفه میان فلسفه‌های مضاف به علوم و اجزای علوم نیز خلط کرده، و در تعریف فلسفه مضاف، اجزای علوم را مندرج ساخته‌اند؛ برای مثال علامه جعفری، فلسفه علم را دانشی می‌داند که به اصول موضوعه و مبادی علوم و شناخت نتایج کلی آنها می‌پردازد (جعفری، ۱۳۷۹: ص ۲۰۱).

فلسفه علم به نظر او عبارت است از معرفت ماهیت علم و انواع و اصول و مبادی و نتایج آن و نیز شناخت روابط با یکدیگر چه در قلمرو «آنچنان که هست» و چه در قلمرو «آن چنان که می‌تواند باشد» (همان: ص ۴۰). نکته قابل ملاحظه این است که شناخت نتایج کلی علوم به فلسفه علمی نه فلسفه علم و اصول موضوعه و مبادی علوم نیز به اجزای علوم نه فلسفه علم مربوط می‌شود. البته گاهی اصطلاح فلسفه علم جایگزین فلسفه علمی می‌شود. برخی در تعریف فلسفه علم به معنای فلسفه علمی می‌نویسند:

در صورت‌بندی و تنسيق جهان بینی که با نظریه‌های علمی مهم سازگارند و در برخی جهات بر آنها مبتنا دارند. طبق چنین رویکردی، وظیفه فیلسوف علم آن است که ملازمه‌هایی عام‌تر علم را به دقت تبیین کند (لازی، ۱۳۷۷: ص ۱۵).

افزون بر نکته پیش‌گفته (خلط میان فلسفه علم و فلسفه علمی) شایان ذکر است که گرچه مبادی تصدیقی در اجزای علوم و فلسفه رشته‌های علمی مطرح می‌شود تفاوت فراوان میان آن دو است: اولاً مبادی تصدیقی در فلسفه‌های مضاف اعم از مبادی تصدیقی در اجزای علوم است؛ زیرا در فلسفه‌های مضاف، مبادی و پیش‌فرض‌های علمی و غیر عملی، کشف و تبیین می‌شود؛ اما در اجزای علوم فقط با مبادی علمی سروکار دارند.

ثانیاً مبادی تصدیقی در اجزای علوم اعم از مبادی تصدیقی در فلسفه‌های مضاف است؛ زیرا مبادی تصدیقی در اجزای علوم، اعم از مبادی خاص مسائل و مبادی عام علم یا تمام علوم که پاره‌ای از آن مبادی در واقع مسائل همان علم یا مسائل علم دیگری هستند. شناسایی و بیان می‌شود اما مبادی تصدیقی در فلسفه‌های مضاف، به هیچ‌وجه، مسایل علم مضاف‌الیه نبوده و مبادی تصدیقی یک یا چند مسأله را بحث نمی‌کنند بلکه مبادی تصدیقی تمام علم یا بخش‌های عمده‌ای از علم را کشف می‌کنند مانند اصل سادگی طبیعت که مبدأ تصدیقی علوم طبیعی به شمار می‌آید.

ثالثاً مبادی تصدیقی در اجزای علوم به غرض اثبات مسائل علم پرداخته می‌شوند؛ اما در فلسفه‌های مضاف با رویکرد فرانگرانه و معرفت شناسانه جهت تحلیل و نگرش درجه دوم به علوم پردازش می‌شوند؛ بنابراین، گرچه مبادی تصدیقی در اجزای علوم با فلسفه‌های مضاف به علوم مشترکاتی دارند و در پاره‌ای از مبادی تصدیقی شریکند، در زمینه‌های پیش‌گفته متمایزند.

حاصل سخن آن‌که مبادی تصدیقی در اجزای علوم و فلسفه‌های مضاف مطرح می‌شوند نه در رؤوس ثمانیه؛ افزون بر این‌که مبادی تصدیقی در آن دو مقوله تفاوت و تمایز دارند.

۸. مسائل فلسفه فلسفه اسلامی

با توجه به مطالب پیش‌گفته می‌توان مسائل فلسفه فلسفه اسلامی را به شرح ذیل بیان کرد.

۸. ۱. تعریف فلسفه اسلامی؛

۸. ۲. موضوع فلسفه اسلامی؛

۸. ۳. چیستی اسلامیت فلسفه؛

۸. ۴. هندسه و قلمرو فلسفه اسلامی؛

۵. ۸. معنا شناسی مفاهیم فلسفی؛
۶. ۸. مسائل عام و خاص فلسفه اسلامی؛
۷. ۸. روش‌شناسی فلسفه اسلامی؛
۸. ۸. اثبات‌پذیری و معقولیت‌گزاره‌های فلسفی؛
۹. ۸. غایت و کارکرد فلسفه اسلامی؛
۱۰. ۸. مطالعه تاریخی و تطبیقی رویکردها و رهیافت‌های فلسفه اسلامی؛
۱۱. ۸. نسبت و مناسبات فلسفه اسلامی با فلسفه‌های یونانی؛
۱۲. ۸. نسبت و مناسبات فلسفه اسلامی با فلسفه‌های جدید و معاصر غرب؛
۱۳. ۸. نسبت و مناسبات فلسفه اسلامی با علوم و مقوله‌های همگون؛
۱۴. ۸. آسیب‌شناسی و بایسته‌های فلسفه اسلامی.